

خلاصه‌ای از بیوگرافی باگدانف

اکساندر الکساندروویچ مالینوسکی (باگدانف) در ۱۰ آگوست ۱۸۷۳ در خانواده‌ای شش نفره تولد یافت. این طفل دوم خانواده ایام کودکی و دبیرستان خود را در شهر زادگاهش «تولا» به پایان رسانید و سپس وارد مدرسه پزشکی دانشگاه مسکو گشت. در دانشگاه‌ها و «و. بازاروف» و «آ. استپانوف» آشنا گردید که ماحصل این گفتارها، برای دانشجویان جوان، رد افکار پوپولیستی نارودنیک‌ها بود. در ۱۸۹۶ با رد پوپولیزم او به سوسیال دموکراسی روی آورد. در همین ایام از مسکو به «تولا» تبعید گشت. بازگشت به «تولا»، او را با یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های حیاتش آشنا گردانید. او با کارگری که در کارخانه‌ی تفنگ‌سازی «تولا» کار می‌نمود آشنا شد. «ای ای سوولیف» کارگری بود که تحت تأثیر افکار سوسیالیستی و سندیکالیستی، باگدانف را وارد جرگه‌ی کارگران آگاه کارخانه‌ی تفنگ‌سازی «تولا» نمود. ماحصل تلفیق باگدانف با این جمع کارگری دو نکته بود: اول، به دنبال جلسات مطالعه و سخنرانی‌هایی که باگدانف در ارتباط با اقتصاد سیاسی می‌نمود و کارگران آنان را با نقد زندگی روزمره خود توأم می‌نمودند در ۱۸۹۷ اولین اثر او تحت عنوان «درس‌های کوتاهی از علم اقتصاد» به زیر چاپ رفت که نبن به گرمی آن را پذیرا گشته و نگرشی بر آن را به صورت یک مقاله‌ی تحسین‌آمیز در شماره‌ی چهارم نشر «میر بوزشی» در ۱۹۹۸ نگاشت. و اما نکته‌ی دوم در حیات باگدانف تأثیر بیش‌تری گذاشت. تحت تأثیر جمع کارگران «تولا» و خصوصاً ویژگی‌های شخصی «ای ای سوولیف»،

باگدانف به این تز رسید که کارگران قادر به کسب آگاهی اجتماعی هستند و نجات کارگران تنها به دست خود آنان میسر است. نتیجه ی قبلی این تز باور باگدانف به تلفیقی از مارکسیزم و سندیکالیزم بود که «آنتون پانه کونک» و «آنتونیوگرامشی» بدان نام کمونیزم شورایی را نهادند.

با بازگشت مجدد او به مسکو، او به طور فعال در دوایر سوسیال دموکرات ها به فعالیت پرداخت و نتیجه ی این کنکاش ها و تلاش های روزمره اولین فلسفی وی «عوامل اساسی یک دید تاریخی از طبیعت» شد که در سال ۱۸۹۸ آن را به رشته ی تحریر در آورد. با اتمام دوره ی پزشکی دانشگاه مسکو مجدداً دستگیر گشت. شش ماه در مسکو و سه سال در «ولگاو». در همین ایام مطالعات او و دایره ای از فلاسفه ی جوان سوسیال دموکرات که با وی به همکاری پرداخته بودند، موفق به چاپ مجموعه ی فلسفی در رد ادراکات فلسفی گروه فلاسفه ی ایده آلیست لیبرال روسی (گروه وه کیل) نظیر «بردیانف»، «فرانک»، «استروه» و... شدند. این مجموعی فلسفی که توسط باگدانف تنظیم شده بود تحت عنوان «پیش طرح یک فلسفه ی رئالیستی از زندگی» در ۱۹۰۲ به چاپ رسید. پس از ۱۸ ماه تمرین وظایف پزشکی در بیمارستان روانکاو ی مسکو (باگدانف روانشناس و روانکاو بود) همراه با سوسیال دموکرات های نظیر «لوناچارسکی»، «پروکفسکی»، «بازاروف» و غیره او جزو پایه گذاران نشریه ی «پراودا» (حقیقت) گشت. دوران اول پراودا از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ باگدانف را به مثابه سردبیر نشریه ی خود پذیرا بود.

در پاییز ۱۹۰۳ در تعارض بلشویک ها و منشویک ها، «باگدانف» در سمت بلشویک ها ایستاد. در بهار ۱۹۰۴ از روسیه به سوئیس رفت و در آنجا به نلین ملحق گشت. در گردهمایی ۲۲ حزب سوسیال دموکرات «باگدانف» به

سمت یکی از اعضاء مرکزی گروه بلشویک ها انتخاب گردید. و بدین دلیل وی جزو اولین بنیانگذاران مرکز بلشویکی بود. در همین ایام منشویک ها حملات شخصی و فلسفی علیه او آغاز نمودند. «پلخائف» و از او سرسخت تر «اکسلرود» (به نام مستعار ارتدوکس) وجود باگدانف را در کادر مرکزی بلشویک ها به دلیل افکار فلسفی او تحت حملات شدید قرار دادند، لب کلام حملات منشویک ها بر این محور سامان یافته بود که «باگدانف» از مارکسیزم بریده است. نشریه‌ی «ایسکرا» که تحت تسلط منشویک ها در آمده بود، در شماره‌ی ۷۰ این نشریه ویژه‌نامه‌ای علیه افکار فلسفی «باگدانف» منتشر شد. در این ویژه‌نامه باگدانف متهم به ایده‌آلیزم فلسفی و رد فلسفه‌ی مارکسیستی شده بود. و به نین انتقاد گشته بود که چگونه باگدانف و دارودسته‌ی او را در مرکز گروه بلشویک ها تحمل می‌نماید.

در پایان سال ۱۹۰۵ باگدانف به روسیه بازگشت و به طور فعال در شعبات محلی بلشویک ها در شهر «سن پترزبورگ» به فعالیت پرداخت. و از همین روی سن پترزبورگ به صورت رادیکال‌ترین بخش حزب بلشویک در آمد. در بهار ۱۹۰۵ در جریان سومین کنگره‌ی حزب در لندن باگدانف گزارشی مبنی بر نیاز به سازماندهی مسلحانه‌ی حزب را مطرح نمود. در همین کنگره او به عنوان یکی از اعضاء اولین کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک انتخاب گشت. در همین رابطه او به مثابه یکی از نمایندگان نظری بلشویک ها در مبارزه با منشویک ها در جریان تشکل کارگری سن پترزبورگ نشان گردید.

سپس در دوم دسامبر ۱۹۰۵ مجدداً دستگیر شده اما با سپردن ضمانت آزاد گردید؛ با آزادی موقتی وی بلافاصله به نین در «کولگا» ملحق گشت و این دو مشترکاً بر روی طرح بلشویک ها در دوما شروع به کار نمودند. او یکی از

پیش فراوان بایکوت دومای سوم بود. و در همینجا بود که ریشه‌ی اختلاف سیاسی و سپس فلسفی او و لنین نهاده شد. در همین ایام تعارض سختی میان لنین و باگدانفیست‌ها در گرفت. و ماحصل این تعارض پیدایش گروه پیشرو (و پریدری) بود. «لوناچارسکی»، «ماکسیم گورکی» و حتی «بوخارین» جزو حامیان باگدانف بودند. در ۱۹۰۷ او به خارج رفته و به عنوان یکی از سه عضو هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی «پرولتری» (ارگان بلشویک‌ها) همراه «لنین» و «اینوکنی» مشغول به کار گشت. در ۱۹۰۹ اختلافات سیاسی و فلسفی او با لنین به اوج رسید. و در همین زمان «باگدانف» و «ل. کراسین» به مثابه چپ‌روها از مرکز بلشویکی حزب اخراج گشتند. در ۱۹۱۰ متعاقب طرح لنین مبنی بر همکاری با منشویک‌ها و خصوصاً گروه بندی «پلخاتف» (گروه اتحاد مبارزه رهایی‌کار) که از «آکسلرود»، «دیوید ریزانوف» و «نیکلای م. دبورین» به مثابه اقدار تنوریک آن تشکیل یافته بود، باگدانف به بحث سختی با لنین در کاپری پرداخت که متعاقب آن از کمیته‌ی مرکزی حزب نیز اخراج گردید.

در سال ۱۹۰۹ متعاقب اخراج از مرکز بلشویکی حزب، باگدانف همراه با رفقای گروه بندیش (گروه پیشرو) دست به تشکیل مدارس کارگری کاپری و بولونیا زد. که در سازماندهی این مدارس لوناچارسکی، پروکفسکی، گورکی، استپانف، و بازاروف جزو فعالین محسوب می‌گشتند. «تروتسکی»، «کولنتای» و... جمعی دیگر از کادرهای بلشویک‌ها جزو حامیان این مدارس محسوب می‌آیند.

از همین ایام گروه بندی «وپریدوی» دست به انتشار پلاتفرمی زد که در آن اهمیت تشکل‌های شورایی کارگران و آموزش کارگران در سرلوحه‌ی اهداف

حزبی قرار داده شده بود. از آن هنگام باگدانف تنها زندگی خود را وقف آموزش سیاسی و اجتماعی کارگران نمود و تنها در نشریات کارگری و «پراودا» دست به نگارش مقالات تهیجی برای کارگران زد. در ۱۹۱۴ با بازگشت به روسیه در جبهه‌ی جنگ به مثابه پزشک به تبلیغات بلشویکی پرداخت. و سپس با انقلاب ۱۹۱۷ به مثابه اولین بانی آکادمی علوم سوسیالیستی در جنبش فرهنگ پرولتاریایی در آمد.

در ۱۹۲۲ به دستور لنین، باگدانف بر سر دو راهی، یا توقف فعالیت به مثابه رهبر جنبش پرولتاریایی و یا گزینش تبعید به خارج از روسیه قرار گرفت که وی اولی را برگزید. با توقف فعالیت او در جنبش فرهنگ پرولتاریایی این جریان سپس در ۱۹۲۴ به آکادمی علوم کمونیستی تغییر نام داد و تا ۱۹۲۹ نسل آن توسط استالین کنده شد! در ۱۹۲۳ باگدانف بنا به حرفه‌ی پزشکی خود دست به تأسیس اولین مؤسسه‌ی انتقال و نگهداری خون در دنیا زد. در ۱۹۲۸ او دست به آزمایش بس خطرناکی زد. خون خود را با خون یک بیمار مالاریایی که مرگ وی حتمی بود، عوض نمود که نتیجه‌ی آن مرگ باگدانف گشت. در ارتباط با مرگ وی بوخارین در پراودا مقاله بس با ارزشی نگاشت. اما سنوال کلیدی مقاله‌ی بوخارین و روشنفکران چپ از آن زمان علت انجام آزمایش مرگ‌آمیز از سوی باگدانف بود؛ که بسیاری آن را خودکشی وی توصیف نمودند. در همین رابطه، در یک داستان علمی تخیلی که باگدانف در ۱۹۰۸ نگاشته بود (ستاره‌ی سرخ بر فراز روسیه) باگدانف خودکشی را عقلانی‌ترین وسیله در بیان اعتراض در جامعه‌ی سوسیالیستی بیان کرده بود. در همان کتاب معاوضه‌ی خون، عاطفی‌ترین غریزه عشق

بشری به هم نوع توصیف گشته بود. از همین روی به جرأت می توان مرگ او را یک خودکشی فلسفی تلقی نمود.

منبع: نشریه ی کارگر سوسیالیست شماره ضمیمه ی ۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴